



زن در نگاه قرآن و در فرهنگ زمان نزول

مترجم: حکیم باشی، حسن؛ نویسنده: معرفت، محمد هادی
علوم قرآن و حدیث :: پژوهش های قرآنی :: بهار و تابستان 1380 - شماره 25 و 26
از 26 تا 53
آدرس ثابت : <http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/7605>

دانلود شده توسط : علی رضانی
تاریخ دانلود : 1393/06/04 01:22:40

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه **قوانین و مقررات** استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

فرهنگی که بر جامعه عرب عصر نزول حاکم بود فرهنگی به غایت منحط بود، بویژه زن که چنان زیون شمرده می شد که در زندگی اجتماعی ارزشی برای او، جز آن که بازیچه مرد باشد نمی دیدند. هیچ بهره ای از میراث و حق رأی نداشت و حسابی برای او باز نمی شد. سپس اسلام آمد؛ دستان او را باز گذاشت و او را تا سرحد جایگاه انسانی والا ایش و همپایه مرد در عرصه بلند انسانیت بالا برد، و برای او در همه عرصه های زندگی ارزش قائل شد، و با این کار سخت با آداب عرب جاهلی درگیر شد. با این همه اینک گفته می شود که اسلام در خوار شمردن شأن زن، از عادات و رسوم جاهلی تأثیر پذیرفته است. این نوشتار نگاهی است گذرا به جایگاه ارزشمند زن که در پرتو تلاشهای اسلام بدان دست یافته است.



آیه الله محمد هادی معرفت

در نگاه قرآن زن

در فرهنگ
زمان نزول

ترجمه حسن حکیم باشی



زن و منزلت او در قرآن

قرآن می فرماید:

«للرجال نصيب مما اكتسبوا وللنساء

نصيب مما اكتسبن»

مردان را از آنچه به دست آورده اند بهره ای

است، و زنان را از آنچه به دست آورده اند

بهره ای.

«و لهنّ مثل الذی علیهنّ بالمعروف»

بقره / ۲۲۸

برای زنان است برابر آنچه بر ایشان است

به نیکی.

* بخش نخست *

قرآن، آن گاه که از انسان - که در حقیقت آن زن و مردی در کار نیست - سخن می گوید، تنها از ذات انسان سخن می گوید که زن و مرد در آن یکسان هستند. و آن گاه که از مقام انسان و برتری او بر بسیاری از آفریده ها سخن می گوید^۱ و از امانتهایی که به انسان سپرده شده است^۲ و از روح خدا که در او دمیده شده است^۳ و آن گاه که خداوند خود را در آفرینش این انسان مبارک می شمرد^۴ در همه این موارد، از حقیقت بلند انسانی سخن می گوید که زن و مرد بدون هیچ فرقی در آن مشترکند؛ آن گاه که می گوید:

«لیس للانسان إلا ما سعی»

یا می گوید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»

و در تعبیرهایی از این دست فرقی میان میان زن و مرد قائل نیست.

«إِنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ» آل عمران / ۱۹۵

همانا من عمل هیچ عمل کننده ای از شما را ضایع نمی سازدم، چه زن و چه مرد،

بعضی از بعضی دیگرند.

هیچ تفاوتی در ویژگیهای ذاتی انسانی و در تلاش در رسیدن به مراتب کمال

نیست.

«إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ

وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَ

الْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ

كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»

همچنین آیه «یا ایها الناس إِنَّا خلقناکم من ذکر و أنثی» (حجرات / ۳) دلیلی قاطع

بر هم سنگ بودن زن با مرد در اصل نژاد بشری است که این اصل در گذر نسلهای پی در

پی محفوظ و پایدار خواهد بود.

آری ویژگیهای نفسانی و عقلانی نیز هست که این دو جنس را در آفرینش ذاتی جدا

ساخته و تفاوتهایی را در تقسیم وظایفی که هر یک در عرصه زندگی بر عهده دارد ایجاد

کرده است؛ تقسیمی عادلانه و متناسب با امکانات و توانمندی های هر یک از دو

جنس، و عدالتی فراگیر در عرصه تکلیف و اختیارات. اکنون نگاهی خواهیم داشت به

این تفاوتها که از مقام حکمت حضرت حق در عرصه آفرینش و تدبیر سرچشمه گرفته

است.

مردان، یک درجه برتر از زنان؛ (و للرجال علیهنّ درجه)

درنگی کوتاه در اینجا لازم است، قرآن مردان را یک درجه برزنان برتری داده است! آیا این به معنای کاستن از ارزش زن است، یا آن که مرد از کمالی برخوردار است که زن از آن بهره ندارد، یا آن که نه این است و نه آن، بلکه این به نظر هماهنگی با نهاد و طبیعتی است که مرد و زن را بر آن سرشته اند. داده های آفرینی و ذاتی مرد با زن تفاوت دارد، چنان که طبیعت زنانه نازک و لطیف او با طبیعت سخت و زمخت مرد تفاوت دارد. امیر مؤمنان نیز فرمود: «المرأة ریحانة، لیست بقهرمانة»؛ «زن گل است، او قهرمان نیست.»^۵ نرمی طبع و لطافت خوی زن، او را در برخورد با رویدادها زود رنج می سازد؛ بر خلاف مرد که بردبارتر و پایدارتر است.

بنابراین زن در حقوق و بهره های انسانی هم سنگ مرد است، «و لهنّ مثل الذی علیهنّ بالمعروف» (بقره / ۲۲۸). این همسانی در اصل آفرینش است تا برای مرد همسری از جنس خود او باشد و با همیاری یکدیگر زندگی زناشویی را اداره کنند. پس او نیز از حقوق مشترک همسان برخوردار است و این همان همانندی و برابری است که عقل آن را می پذیرد و باور دارد. اما سهمی که مرد در این مسیر مشترک بر دوش دارد سنگین تر و دشوارتر است، جدا از وظیفه سرپرستی و رسیدگی که بار او را در چرخه زندگی سنگین تر نیز می کند. این همان چیزی است که تفاوت در حقوق زناشویی و یک درجه امتیاز برای مرد را موجب گشته است «و للرجال علیهنّ درجه». این تفاوت ذاتی و امکاناتی نقش مرد را در خانواده نقش قوامیت قرار داده است:

«الرجال قوامون علی النساء بما فضلّ الله بعضهم علی بعض و بما أنفقوا من أموالهم»

خانواده نخستین بنیاد و نهاد زندگی بشری است و نقطه آغازی است که در همه مراحل این مسیر تأثیر دارد و تا شکل گیری و بالندگی عنصر انسان به عنوان برترین عنصر جهان وجود برپایه اسلام ادامه دارد. وقتی بنیادهایی کم اهمیت تر و کم ارزش تر مانند بنیادهای مالی و صنعتی و تجاری و مانند آن، به طور معمول به کسانی که افزون بر استعدادهای ذاتی مدیریت و سرپرستی، تخصص علمی و سابقه عملی در رشته مربوطه دارند سپرده می شود، رعایت این مهم در بنیاد خانواده که به تولید و رشد ارزشمندترین عنصر وجود یعنی انسان می پردازد سزاوارتر است.

آنچه گفته شد، هم با برنامه و روش الهی سازگار است و هم با فطرت و

استعدادهای خداداد جسمانی و عقلانی جهت انجام وظایف مربوط به این دو ساحت، و هم با اصل عدالت در تقسیم وظایف دو رکن خانواده، و هم با رعایت عدالت در واگذاری تکالیف متناسب با فطرت و استعدادهای جداگانه هر یک.

آنچه نخست باید پذیرفت این است که مرد و زن هر دو آفریده خدا هستند و خداوند در حق هیچ آفریده‌ای ستم روا نمی‌دارد، او هر کسی را برای کاری ساخته و امکانات لازم برای حسن انجام آن کار به او بخشیده است بر این اساس کلی خداوند مردم را از مرد و زن آفریده، تا این بنیاد را بنا نهند.

از جمله وظایف زن، بارداری و زایمان و شیردادن و نگهداری از ثمره زندگی زناشویی را مقرر کرده است. اینها وظایف بزرگ و با اهمیتی هستند که هرگز اندک و آسان نیستند و جز با آمادگی بدنی و ادراکی ژرف در کیان وجودی زن قابل تحقق نیستند. اکنون شایسته است که فراهم آوردن نیازهای ضروری و وظیفه پشتیبانی نیز بر عهده نیم دیگر - مرد - باشد تا زن بتواند وظیفه دشوار خود را با فراغت خاطر به انجام رساند، و وظیفه نداشته باشد هم بارداری و زایمان و شیردهی و نگهداری فرزند را بر عهده گیرد و هم کار کند؛ بیدار خوابی شبانه و رنج روزانه را برای تأمین پشتیبانی خود و فرزندش با هم تحمل کند. بنابراین عادلانه است که به مرد ویژگی‌هایی مربوط به جسم و اعصاب و اندیشه و روان ببخشند که تکالیف خود را که آنها هم مهم هستند، به انجام رساند. این کار درست است «و خدای تو بر هیچ کس ستم روا نمی‌دارد».

اینجاست که زن از جمله ویژگیها به عاطفه و مهربانی و دلسوزی و واکنش و پاسخگویی سریع در برابر خواسته‌های کودک مجهز شده بی آن که نیاز به آگاهی یا اندیشه پیشین داشته باشد. زیرا نیازهای اساسی به طور کلی گاه مجالی برای درنگ و تأمل و ترجیح جانب عقل نمی‌گذارند. بلکه باید به گونه ناخواسته و قهری برآورده شوند؛ و با انگیزه درونی و نه بیرونی. و نوعاً خوشایندتر و مطلوب‌تر آن است که با پاسخگویی سریع و آرامش بخشی همراه باشد هر چند با دشواری و فداکاری انجام شود. «صنع الله الذی أتقن کل شیء»؛ «کار خداست که هر چیزی را استوار ساخته است».

سید قطب می‌نویسد:

«این ویژگیها سطحی نیستند، بلکه ریشه در بافت جسمی و سلسله اعصاب و اندیشه و روان زن دارند. به تعبیر دانشمندان بزرگ متخصص، این ویژگیها ریشه در هر سلول او دارند، زیرا در نخستین سلولی که جنین از شکافتن و تکثیر آن پدید آمده

ریشه داشته است.^۶

همچنین مرد از جمله ویژگیها به سرسختی و پایداری و واکنش و پاسخگویی باحوصله و تأمل و درنگ و بهره‌وری از اندیشه و آگاهی پیش از هر تصمیم و پاسخگویی مجهز شده، زیرا همه کارکردهای او از آغاز حیات و مبارزهٔ تنازع بقا یکسره نیازمند این ویژگیهاست.^۷ مرد نیز همانند زن، این صفات ریشه در اعماق وجود او دارند. ویژگیهای یادشده مرد را توانمندتر برای وظیفه سرپرستی و مناسب‌تر در این میدان قرار می‌دهند. چنان‌که وظیفه نفقه که یکی از وظایف ویژه اوست، او را به نوبه خود سزاوارتر برای سرپرستی قرار می‌دهد.

این دو عنصری هستند که متن قرآن یادآور شده و سرپرستی مرد بر زن را در جامعه اسلامی مقرر داشته است. و این به دلیل استعدادها و قابلیت‌های وجودی مرد از یک سو و تکالیف و وظایف ویژه او از سوی دیگر است. که در نتیجه مرتبه وی را یک درجه بالاتر نسبت به زن قرار داده است.

سید قطب می‌نویسد:

«این موضوعات، مسائل فطری هستند؛ خطیرتر از آن که گرایشهای انسانها در آنها حکمفرما باشند. و خطیرتر از آن که بر عهده آنها گذاشته شود تا در آن به بیراهه بروند. هرگاه در دوران جاهلی کهن یا جاهلیت‌های نوپیدا این گونه امور را انسان خود به عهده گرفته و به دلخواه خود عمل کرده. حیات او و ویژگیهای انسانی اش به سختی با تهدید روبرو شده است.

شاید از دلایل فطری حاکمیت این اصل در باره انسان - با آن که آن را باور ندارند و به رسمیت نمی‌شناسند - انحراف و تباهی و دگرپرسی و فروپاشی است که زندگی بشری با آن روبروست، و خطر نابودی و انقراض است که هرگاه با این اصل مخالفت شده بشریت را تهدید کرده و در نتیجه بنیاد سرپرستی خانواده متزلزل شده یا از مسیر اصلی و فطری خود منحرف شده است.

نیز شاید از جمله دلایل آن، تمایل فطری خود زن به وجود این سرپرستی در خانواده است. تا آنجا که در همزیستی با مردی که به وظایف مهم سرپرستی نمی‌پردازد و به دلیل نداشتن مهارتهای لازم این وظیفه را به او - همسرش - می‌سپارد، احساس محرومیت و کمبود و اضطراب و ناخوشبختی می‌کند. این واقعیتی است که حتی زنان غوطه‌ور در تاریکی انحرافات نیز باور دارند.

همچنین شاید به همین دلیل، کودکانی که در خانواده های بی بهره از سرپرستی پدر به هر دلیل - مانند ضعف شخصیت پدر در برابر سیطره مادر، یا نداشتن پدر، یا تولد نامشروع - پرورش می یابند کمتر تعادل دارند و بسیار اندک است که دچار پریشانی در روان و اعصاب یا اخلاق و رفتار نباشد. این همه از جمله دلایل حاکمیت اصل خانواده در ساختار بشری هستند، هر چند بشر خود آن را نپذیرفته، به انکار و رد آن پردازد.^۸

در نتیجه آنچه گذشت در می یابیم که یک پله برتری مرد بر زن، نظر به سرپرستی مرد بر خانواده دارد و این سرپرستی به ویژگیهای وجودی مرد و وظایفی که عرف زندگی زناشویی بر عهده او می گذارد باز می گردد. اکنون دوباره آیه را مرور می کنیم:

«الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما أنفقوا من

نساء/ ۳۴

أموالهم»

مردان بر زنان قوام هستند به دلیل آنچه خدا برخی از ایشان را بر برخی برتری داده است - به گونه تکوینی - و به دلیل آنچه از اموال خود انفاق می کند - بر اساس وظایف خانوادگی - .

شیخ محمد عبده می نویسد:

«اما این آیه (و للرجال علیهن درجه) یک چیز را بر مرد و چند چیز را بر زن واجب می سازد؛ زیرا درجه در این آیه همان درجه ریاست و حفاظت بر مصالح خانواده است که با آیه «الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما أنفقوا من أموالهم» تفسیر و تبیین شده است، پس زندگی زناشویی نوعی زندگی اجتماعی است و مصالح آن جز با وجود یک رئیس مطاع تأمین نمی شود. و در این میان مرد به این ریاست سزاوارتر است، زیرا او آگاه تر نسبت به مصالح است و بر اجرای آن با نیرو و امکان مالی توانمندتر است. به همین دلیل در برابر پشتیبانی از زن و نفقه از او بازخواست می شود.»^۹

علامه طباطبایی نیز واژه «معروف» را در آیه مبارکه، رفتاری دانسته که مردم بر اساس فطرت اصلی شان می پسندند و با آن آشنا هستند. چنان که یک درجه برتری داشتن مرد بر زن نیز به دلیل استعدادهای فطری و نیروها و شایستگی ها و کارکردهای زندگی اجتماعی در نظر آنان پسندیده و یادآشناست. علامه این مطلب را بر اساس اصولی استوار شرح داده است.^{۱۰}

برتری پسران بر دختران

برخی گفته‌اند در قرآن تعبیرات بسیاری است که اشاره به ارزش پسران و برتری آنان بر دختران دارد و این نشانگر تأثیرپذیری قرآن از فضای عرب جاهلی دارد که دختران را از ترس ننگ زنده به گور می‌کردند:

«و إذا بشر أحدكم بالأنثى ظلّ وجهه مسوداً و هو كظيم . يتواری من القوم من سوء ما بشر به أيمسكه علی هون أم يدسه فی التراب ألا ساء ما يحكمون» نحل/ ۵۸-۵۹
و آن گاه که یکی از ایشان را مژده تولد دختری می‌دادند چهره‌اش سیاه می‌شد و به غایت خشمناک. از شرم این مژده از مردمان پنهان می‌شد. و در اندیشه - که آیا او را با خواری نگاه دارد یا در خاکش پنهان سازد. هان چه زشت است آنچه می‌کنند.

چنان که می‌بینیم قرآن در این آیه آنان را بر این اندیشه جاهلی زشت می‌شمارد و به جهت تفاوتی که میان پسران و دختران نهادند، به سخت‌ترین شکل سرزنش و توبیخ می‌کند.

ولی با این حال گاه در مواردی می‌بینیم تا اندازه‌ای با ایشان سرسازش دارد؛ عرب می‌پنداشت برخی از فرشتگان مؤنث‌اند و دختران خدای سبحان هستند. در این زمینه می‌گوید:

«فاستفتحهم ألربك البنات و لهم البنون . أم خلقنا الملائكة إناثاً و هم شاهدون . ألا إنهم من إفكهم ليقولون . ولد الله و إنهم لكاذبون . أصطفى البنات علی البنين . مالکم کیف تحکمون . أفلاتذكرون»
صافات/ ۱۵۰-۱۵۵

در آیات یادشده رسوایی را از دو جهت می‌داند؛ یکی اینکه برخی از فرشتگان را مؤنث پنداشته‌اند. دیگر اینکه آنان را دختران خدا و از صلب او دانسته‌اند. در اینجا هم نوا با عرب که دختر را خوار می‌شمردند می‌پرسد: چگونه دختران را بر پسران برگزید:

«ألکم الذکر وله الأنثی . تلک إذا قسمة ضیری»

آیا پسران از آن شماس و دختران از آن او، این تقسیم‌ی ستمکارانه و ناعادلانه است.

یا می‌گوید:

«أم اتخذ ممّا یخلق بنات و أصفیکم بالبنین . و إذا بشر أحدكم بما ضرب للرحمان مثلاً ظلّ وجهه مسوداً و هو كظيم . أو من ینشؤا فی الحلیة و هو فی الخصام غیر مبین»

زخرف/ ۱۶-۱۸

آیا از آفریده های خود دختران را بر می گزیند و شما را به پسران اختصاص می دهد. و هرگاه یکی از ایشان به آنچه خود برای خدا مثال زده مرده داده می شود چهره اش سیاه گشته خشمناک می شود. آیا آن کس که در زیور نشو و نما یافته و در جدال ناروشن بین است؟

در این آیه تفاوت میان مرد و زن را برخاسته از سرشت آنها می داند که زن با انگیزه فطرت زنانه اش به زیورها گرایش بیشتری دارد تا واقعیتها. و از سوی دیگر طبعی نازک دارد که در برابر رویدادها پایدار نیست و زود واکنش نشان می دهد. او چنان که سرشته و پرورده است رویارویی سختیهای زندگی را بر نمی تابد و گشودن مشکلات پیچیده را نمی تواند. ظرافت و ناتوانی را با هم جمع کرده، به عکس مرد که از سرسختی و نیروی اراده برخوردار است. از اینجاست که آیه در ادامه، پندار آنان را درباره فرشتگان که دختر هستند ناپسند شمرده می گوید:

«و جعلوا الملائكة الذين هم عباد الرحمن إناثاً أشهدوا خلقهم سكتب شهداتهم و يسألون»
زخرف/ ۱۹

قرآن از فرشتگان با صفت مذکر یاد می کند:

«و إذ قال ربك للملائكة إني جاعل في الأرض خليفة ... اسجدوا لآدم فسجدوا ...»

بقره/ ۳۰-۳۴

همه این ضمیرها ضمیر جمع مذکر است. و همچنین است در دیگر آیات قرآن^{۱۱} و به همین دلیل با توییخی گزنده می گوید:

«أفأصفاكم ربكم بالبنين واتخذ من الملائكة إناثاً إنكم لتقولون قولاً عظيماً»

اسراء/ ۴۰

اگر چیزی از این همه استفاده شود تنها اندک شمردن ارزش مؤنث است که عادت عرب بر آن بود، اما آیا قرآن نیز با آنان در این همنا شده است.

در هیچ یک از این تعبیرات گزنده و سرزنشگر، نکوهشی یا خرده ای بر خود زن نیست. نه به تصریح و نه اشارت. بلکه همانا سرزنش بر عرب است که چنین نگرش نادرستی درباره فرشتگان داشتند که انسانهای مؤنث دختران خدایند.

ایشان از سر دروغ پردازی شان می گویند خدا فرزند آورده و فرزندان او دخترند (صافات/ ۱۵۰) و این چنین «فرشتگان را دختر نام می نهند» که نشان از نابخردی و نهایت ناآگاهی شان از پس پرده غیب دارد. «این است دار و ندارشان از

علم، و ایشان تنها گمانه می‌زنند.»

آنچه نابخردی اینان را می‌نمایاند آن است که چیزی را به خدا نسبت می‌دهند که برای خود نمی‌پسندند. جنس برتر را برای خود قرار داده‌اند و آن را که زشت است - در پندارشان - برای خدا گذاشته‌اند، که این نامگذاری و تقسیمی ناعادلانه است؛ حتی در تاریکیهای پندار و خیال.

پس آنچه در آیه نکوهش می‌شود این تقسیم ناعادلانه در فرض آنان است که در آن هیچ تأیید و ارزشدآوری برای این برتری خیالی یا اقرار به اینکه در واقع نیز چنین است وجود ندارد. این هرگز هم داستانی با ایشان نیست، بلکه فرافکنی آشکار بر پایه اصول جدل در گفتمان است.

اما تعبیر از ملائکه با صیغه جمع مؤنث سالم (با الف و تاء) در آیه‌های «والنازعات عرقاً. و الناشطات نشطاً. و السابحات سبحاً. فالسابقات سبقاً. فالمدبرات أمراً» (نازعات/ ۵-۱) و آیه‌های «والمرسلات عرفاً... فالملقیات ذکراً» (مرسلات/ ۵-۱) و آیه «له معقبات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه من أمرالله» (رعد/ ۱۱) بنا بر اینکه آیه‌های یادشده درباره ملائکه باشند که وظایف یادشده را بر عهده دارند، دلیل آن این است که یادشدگان، گروه‌های فرشتگان هستند، نه افرادی از فرشتگان. پس چنان که جماعت را به صورت «جماعات» جمع می‌بندیم، گروه نازعه نیز جمع آن نازعات می‌شود، و همچنین دیگر کلمات جمع در آیه‌های یادشده، مانند شخصیت که جمع آن شخصیات است، و چنان نیست که هر کلمه‌ای که با الف و تاء جمع بسته می‌شود مؤنث باشد، بلکه هر اسم مفرد که بیش از سه حرف داشته باشد - در مصدر به صورت قیاسی و در دیگر کلمات به صورت سماعی - با الف و تاء جمع بسته می‌شود؛ مانند تعریفات و امتیازات. و از کلمات سماعی مانند: سماوات و سرادات و سجالات و... به همین دلیل در ادامه ضمیر مذکر برای معقبات آورده فرمود: «یحفظونه من أمرالله» که دلیل بر همین حقیقت است.

البته در اینجا ابو مسلم محمد بن بحراصفهانی - بنا بر نقل فخررازی - سخنی دارد که در آن ترجیح می‌دهد صفات یادشده درباره فرشتگان نباشند.^{۱۲}

سهم مرد، دوبرابر زن؛ (لذکر مثل حظّ الأنثیین)

از جمله موضوعات بحث برانگیز درباره نگرش اسلام به زن، مسأله تنصیف ارث

اوست که چه بسا جدال سختی در کنگره‌های بین‌المللی و جهانی مربوط به موضوع زن برانگیخته است. و از جمله مسائل مورد توافق نمایندگان کشورهای اسلامی با معارضان این بود که اسلام در برابر نظامهای گذشته و برخی از نظامهای قبیله‌ای که زن را یکسره محروم از ارث می‌دانسته‌اند برای زن حق ارث را به رسمیت شناخته، و سپس به همین اندازه توافق درباره ارث زن قانع شده‌اند و از مقدار ارث وی و نقطه نظرات تفصیلی اسلام در این باره چشم پوشیده‌اند.

اما اسلام به عنوان دین جاودانه و فرارنگر و فراگیر الهی سخن آخر را گفته و جای معامله بر سر این قانون روشن و قاطع و همیشگی نگذاشته است. و ما هرگونه توافقی را که اندکی عقب نشینی از معیارهای اسلامی باشد سازشکاری و عقب نشینی در برابر تهاجمات دشمن نادان می‌دانیم که نشان از ضعف و سستی شکننده خواهد داشت.

در فضایی که اسلام برای زندگی اجتماعی در سطح خرد - خانواده - یا کلان ترسیم می‌کند و وظایف مرد سنگین‌تر و مسئولیت او فراگیرتر است، و این به دلیل توانایی و نگرش گسترده‌تر اوست که در شرایط طبیعی سهم او را از میراث بیشتر می‌سازد.

خدای متعال نخست رسم‌های جاهلی را که زن را از میراث محروم می‌کرد به یک سو افکند:

«للرجال نصيب مما ترك الوالدان والأقربون وللنساء نصيب مما ترك الوالدان والأقربون مما قل منه أو أكثر نصيباً مفروضاً»
نساء/ ۷

مردان را از آنچه پدر و مادر و خویشان برجا نهاده‌اند سهمی است، و زنان را از آنچه والدین و خویشان گذاشته‌اند - کم یا زیاد - سهمی است، سهمی تعیین شده. و بدین گونه عاداتی جاهلی را در ضمیر فرزندان جزیره العرب بلکه در مراکز بین‌المللی حاکم در بیشتر نقاط جهان متمدن آن روز حکمفرما بود ملغی می‌کند.

از ابن عباس روایت شده که وقتی این آیه فرود آمد بر جماعت جاهلی سنگین آمد. پس آهسته با یکدیگر می‌گفتند در این باب سخن نگویند شاید پیامبر (ص) آن را فراموش کند، یا به پیشنهاد ما آن را تغییر دهد. آن گاه برخی از ایشان نزد پیامبر آمده گفتند: چگونه دختر را سهمی از ارث می‌دهی حال آن که او بر اسب سوار نشده و جنگ نکرده است. خود ایشان نیز به زنان و به پسران خردسال نیز ارث نمی‌دادند، مگر به آن کسی که سواری و نبرد را می‌توانست.^{۱۳} در مرحله بعد نوبت به تعیین سهم الارث برای زن

می‌رسد:

«یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظّ الأنثیین»

نساء/ ۱۱

خداوند شما را سفارش می‌کند درباره فرزندان تان، پسر به اندازه دو دختر سهم دارد.

اینک این خداوند است که توصیه می‌کند و تقسیم می‌کند، که همه مقررات و آیینها از سوی اوست و همگان ریزترین دستورات زندگی را از او فرا می‌گیرند. و این دین است. اگر مردمی همه امور زندگی را از خدا فرانگیرند دیندار نخواهند بود. و اگر چیزی از این گونه امور کوچک یا بزرگ را از منبع دیگری فراگیرند اسلام نیاورده اند، بلکه همان جاهلیتی است که اسلام آمده تا آن را از زندگی مردم ریشه کن کند.

پس نمی‌توان گفت ما برای خود و فرزندان خود راهی بر می‌گزینیم و ما به مصالح خویش آشنا تریم، زیرا چنین سخنی - افزون بر اینکه نادرست است - وقاحت و سرکشی و برتری جویی در برابر خداوند است و پنداری است که جز از نادان وقیح سر نمی‌زند. بنابراین مسأله معامله بر سر یک جنس نیست، بلکه مسأله توزان و تعادل و ظایف مرد و زن در عرصه خانواده و نظام اجتماعی اسلامی است، زیرا مرد آن گاه که همسری برمی‌گزیند تکفل او و فرزندان او که از او دارد به هر صورت بر او تکلیف می‌شود، با آن که زن از این تکالیف معاف است... زن چه پیش از ازدواج و بعد از آن، خود عهده دار امور خود بوده باشد یا مرد دیگری، نفقه شوهر و فرزندان در هر حال بر عهده او نیست. مرد، دست کم در نظام خانوادگی و نظام اجتماعی ترسیم شده از سوی اسلام دو برابر زن مسؤولیت و وظیفه دارد.

اینجاست که عدالت در تعادل بین بهره و کارکرد با این توزیع حکیمانه برقرار است. و تا آن گاه که زندگی ما در سایه اسلام بر اساس این اندیشه متعالی ترسیم شده باشد تقسیم، بر اساس مرزبندی خداوندی است که او را به رسمیت می‌شناسیم و رهبری او را می‌پذیریم. و هر چون و چرا در برابر این روش از سویی نابخردی و از سوی دیگر بی ادبی در برابر خداوند است. همچنین در نگرش ما - به عنوان مسلمان - متزلزل کردن ساختار اجتماع و خانواده و سرانجام زندگی را در پی دارد. همچنین وضعیت آزاردهنده‌ای که دیگر جوامع تجربه کرده و می‌کنند بهترین شاهد بر اعتدال نظام یادشده و انسجام آن با فطرت انسان و کارکرد او در زندگی است.

تلاشهایی سست بنیاد

امروزه با تلاشهایی روبرو هستیم که در پی انحراف از روش فهم متن بر اساس شیوه استنباط از قرآن، سستی از سر و روی آنها می بارد. از جمله اینکه: دستور قرآن درباره ارث زن با تعبیر توصیه است: «یوصیکم الله فی أولادکم للذکر مثل حظّ الأنثیین» (نساء/ ۱۱) و توصیه یعنی ترغیب در کاری و نه الزام نسبت به آن. و چه بسا شرایط زمان آن روز، این نابرابری را که در آن عصر بدان سفارش شده اقتضا می کرده است. و این یعنی حکم یادشده حتمی و واجب و جاودانه و مطلق نخواهد بود. گفته اند: اما امروزه که شرایط تغییر کرده و اوضاع محیط و اجتماع دگرگون شده این نابرابری زمینه ای ندارد و متناسب با وضعیت متفاوت امروز نیست. بویژه که دستوری واجب نبوده بلکه مطلوب بوده و اگر آن روز مناسب ترین گزینه بوده اما اکنون چنین نیست.

دیگری می گوید، به فرض آن که واجب بوده اکنون مجالی برای تداوم ندارد، چرا که احکام شرع - آن دسته که متغیر هستند - در گرو شرایط و زمان خود و مصالحی هستند که در این مورد ایجاب می کرد و اکنون نمی کند.

گوینده این سخن، احکام شرع را دو نوع می داند؛ ثابت و متغیر. احکام «ثابت» آنها هستند که شارع به گونه گسترده و همیشگی مقرر کرده و بر پایه مصالح ثابت که هرگز و در هیچ شرایطی تغییر نمی پذیرند استوارند؛ مانند عبادات، اما در معاملات و قوانین انتظامی که مصالح روزمره و تحول پذیر در صحنه زندگی در آنها رعایت شود این گونه نیست، بلکه این دسته احکام، اصول کلی آن ثابت و جزئیات و تفصیل آن در گرو شرایط روز است که در صورت لزوم با رعایت تحفظ بر آن اصول کلی می توان در آن دست برد.

باید گفت: پندار نخست به صراحت با نص قرآن ناسازگار است؛ زیرا آیه های ارث در آغاز با تعبیر «ایصاء» (سفارش) آمده اما با تعبیراتی پایان می یابد که آنچه را که سفارش شده واجب تخلف ناپذیر می سازد:

«وصیة من الله و الله علیم حکیم. تلک حدود الله و من یطع الله و رسوله یدخله جنات ... و ذلک الفوز العظیم ... و من یعص الله و رسوله و یتعدّ حدوده یدخله ناراً خالداً فیها و له عذاب مهین»
نساء/ ۱۱-۱۴

این سفارشی است از سوی خداوند و خداوند دانا و با حکمت است. این حدود

الهی است و هر که خدا و پیامبرش را فرمان برد او را در بهشتهایی داخل می کند که ... و این است رستگاری بزرگ. و هر که خدا و پیامبرش را نافرمانی کند و از حدود او درگذرد او را در آتشی برد که در آن جاودانه است و عذابی خوار کننده خواهد داشت.

بنابراین، این وصیت خداوند، جای تخلف در آن نیست، زیرا حدود الهی را مشخص می سازد که هر که از آن درگذرد «او را در آتش خواهد انداخت و عذابی خوارکننده خواهد داشت» که همان سقوط از مرحله کرامت انسانی تا حد خواری رسواکننده است. آیا پس از چنین تأکیدی که در ماده قانون ارث آمده، هیچ اندیشمندی یارای به بازی گرفتن نص قرآن را دارد، چرا مگر هوش و حواس خود را از دست داده باشد.

آنچه این پندار ناروا را رسواتر می کند این است که واژه «ایصاء» با همه مشتقاتش در قرآن به معنای الزام آمده است.^{۱۴} ابن منظور می نویسد:

«سخن خداوند: «یوصیکم الله فی أولادکم» یعنی واجب می کند بر شما، زیرا وصیت خداوند تنها واجب می تواند باشد. و دلیل آن این آیه است: «قل تعالوا أتل ما حرم ربکم علیکم أن لا نشرکوا به شیئاً و بالوالدین إحساناً و لا تقتلوا أولادکم من إملاق نحن نرزقکم و آیاهم و لا تقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و لا تقتلوا النفس التي حرم الله إلا بالحق ذلکم وصاکم به» (انعام/ ۱۵۱)

و روشن است که دستوراتی که در این آیه ها آمده واجبات حتمی هستند.^{۱۵}

و اما پندار اخیر نیز اساسی نخواهد داشت، با توجه به این واقعیت که اصل در تشریح، جاودانگی و فراگیری است که از عموم خطاب و اطلاق آن نسبت به نسلها و وضعیتها و دورانها فهمیده می شود و این قاعده ای کلی در علم اصول است. و این روایت که «حلال محمد حلال الی یوم القیامة، و حرامه حرام الی یوم القیامة» اشاره به همین حقیقت دارد. چرا مگر آن که در موردی با دلیلی خاص ثابت شود که حکمی که پیامبر(ص) صادر کرده به جهت مصلحتی بوده که در آن زمان سیاست اداره امور و کشورداری آن را ایجاب می کرده، که در آن صورت، آن حکم، ویژه همان شرایط خواهد بود و عمومیت نخواهد داشت. ولی این نیازمند دلیل قطعی است. افزون بر اینکه تنها در احکامی که بر اساس سیاست نبوی صادر شده ممکن است، نه در واجباتی

که در قرآن بدانها تصریح شده، چرا که آنچه در قرآن از واجبات و احکام آمده به اجماع امت و اتفاق سخن همه عالمان تا ابد ثابت و ماندگار است.

بنابراین هر که در درون خود باور دارد که قرآن سخنی آسمانی است که از سوی خداوند فرود آمده و آنچه از احکام و واجبات در آن است از سوی خدای تعالی برای همه بشر در طول تاریخ فرض شده، جای حدیث نفس به دلخواه ندارد، بلی اگر کسی این باور را ندارد و اینها را احکامی برخاسته از اندیشه بشری و زمینی پیامبر (ص) می داند که به صلاح دید آن روز آنها را ساخته و پرداخته است - پناه بر خدا - گرچه به ظاهر به خداوند نسبت داده - چنان که این بیخردان می گویند - پس هر چه می خواهند از این یاوه های بی پایان بگویند که ما را با ایشان سخنی نیست و «ایشان را در طغیان شان سرگردان و حیران و می نهمیم».

زن در میدان شهادت

خداوند می فرماید:

«وَأَشْهَدُوا شَهِدِينَ مِنْ رِجَالِكُمْ إِنْ لَمْ يَكُونُوا رِجُلِينَ فَرَجُلٍ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشَّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى»
 بقره/ ۲۸۲

و دو شاهد مرد بگیرید، و اگر دو مرد نبود یک مرد و دو زن از کسانی که مورد رضایت و اطمینان است برگزینید تا اگر یکی فراموش کرد دیگری به یادش آورد.

گواهی یک مرد با گواهی دو زن معادل دانسته شده است، علت آن چیست؟

آنچه در آیه به عنوان علت ذکر شده این است که یکی از آن دو چه بسا در آن وظیفه که بر دوش دارد هنگام ادای شهادت راه را گم کند، پس آن دیگری آنچه از یاد برده به او یادآور شود. پس شهادت دو زن با یادآوری یکی نسبت به دیگری به منزله شهادت یک مرد است. و این به دلیل آن است که زن در آنچه به خود او مربوط می شود و برای او به عنوان یک زن اهمیت چندانی ندارد بیشتر در معرض فراموش کردن است. چه بسا جزئیات و ویژگیهای واقعه ای را که شاهد بوده بویژه اگر فاصله افتاده باشد نتوانسته باشد ثبت و ضبط کند. پس هر یک از دو زن شاهد، نسبت به دیگری نقش یادآوری را ایفا می کند، و بدین گونه با تلفیق دو شهادت با یکدیگر و همکاری و تعامل دو حافظه یک شهادت کامل خواهیم داشت، و این چیزی است که در گواهی مردان پذیرفته نیست؛ گواهی آنان اگر ویژگیهای متفاوت داشته باشد - حتی در جزئیات - پذیرفته نیست و به

همین دلیل می‌توان برای حصول اطمینان جداگانه از آنان شهادت خواست.

شیخ محمد عبده می‌نویسد:

«خدای تعالی شهادت دو زن را یک شهادت به حساب آورده، پس اگر یکی چیزی را فرو گذار کند؛ چنان که فراموش کند یا خطا کند دیگری یادآور می‌شود و شهادت او بدین گونه کامل می‌شود، و قاضی می‌تواند بلکه باید شاهد دیگر را احضار کند و شهادت هر یک را جزئی از شهادت به حساب آورد، و این واجب است گر چه قضات در اثر بی‌اطلاعی آن را اجرا نمی‌کنند.

اما قاضی با مردان نمی‌تواند چنین معامله کند، بلکه باید آنها را از یکدیگر جدا کند، و اگر یکی از دو شاهد کوتاهی کند یا فراموش کرده باشد دیگری نمی‌تواند به او یادآوری کند، همچنین اگر نکته‌ای از جزئیات را که در روشن شدن حقیقت دخالت دارد فرو گذار کند شهادت او به تنهایی کافی و قابل اعتنا نیست و شهادت آن دیگری نیز حتی اگر آن نکته جزئی را بیان کرده باشد کافی نیست.»^{۱۶}

درباره علت این ناهمگونی گفته‌اند، اهتمام به امور مالی و دادوستدها از شؤون زن نیست، و به همین دلیل حافظه او در این گونه مسائل ضعیف است. اما در امور خانه که با آن سروکار دارد خوش حافظه‌تر از مرد است. و این طبیعت بشر است - چه زن و چه مرد - که حافظه‌شان درباره مسائلی که برای ایشان اهمیت دارد و با آن زیاد سروکار دارند قوی باشد.

این منافات ندارد با اینکه زنان غیرمسلمان امروزه با فعالیتهای اقتصادی سروکار داشته باشند، زیرا درصد آنان اندک است. و احکام همگانی دایرمدار وضعیت معمول و روال طبیعی است.

آری زن بیشترین اهتمام را نسبت به آنچه به خود او و شؤون زنانگی و جلوه‌های زندگی باز می‌گردد دارد، ولی نسبت به دیگر مسائل آن اهتمام ندارد. و در نتیجه کارایی حافظه و دیگر قوای عقلانی و جسمانی اش - در این زمینه رشد و توانمندی می‌یابد و به همین نسبت در زمینه‌های دیگر رو به سستی و کاستی می‌نهد.^{۱۷}

این بررسی ژرف نگرانه وضعیت روانی زن است که در آیه دیگری این گونه آمده:

«أُوْمِنُ بِشَوْءَا فِي الْحَلِيَةِ وَ هُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرِ مَبِينٍ» (زخرف/ ۱۸)

و این از دقیق‌ترین تعبیرات روان‌شناسانه درباره زن است که او کمال خویش را در جمال خود می‌بیند و جمال خویش را در جلوه زیورآلات می‌بیند، و در طلا و نقره و

سنگهای گران قیمت. و به همین رو در ورطه های زندگی و برخوردارها حیران می ماند و مجال بر او تنگ می شود به گونه ای که نمی تواند آنچه در درون احساس می کند منتقل کند یا در گفتن آن دچار لکنت و اضطراب می شود.

اینجاست که دین راه را برای او باز کرده و در مسائل ویژه امور زنان مانند - تولد و بارداری و حیض و مانند آن - که به مردان ارتباطی نمی یابد به شهادت زنان بسنده کرده است.

سید قطب در تفسیر آیه این گونه می نویسد:

«مردان را برای شهادت فرا خوانده زیرا آنها به طور معمول در یک جامعه اسلامی متعادل، با کارها سروکار دارند؛ جامعه ای که در آن زن نیاز ندارد تا برای زیستن کار کند و جنبه مادرانه و زنانه خود و وظیفه مهم خود را یعنی پاسداری از گرانبهارترین لایه های انسانی که همانا تربیت فرزندان نسل آینده است، در برابر چند لقمه یا اندک کارمزد به هدر دهد؛ چنان که در جامعه واژگونه و منحرف امروز که در آن زندگی می کنیم از آن ناگزیر است.

اما چرا دو زن؛ صریح آیه جایی برای حدس و گمان نمی گذارد، متن قانونگذار، روشن و دقیق و مستند است:

«اگر یکی از ایشان اشتباه کند دیگری او را یادآور شود.»

اشتباه (ضلال) یادشده در آیه دلایل گوناگونی می تواند داشته باشد؛ گاه برخاسته از کم اطلاعی زن از موضوع مورد تعامل است که در نتیجه از ظرائف و جوانب آن، آن گونه که در صورت لزوم بخواهد گواهی دقیق دهد آگاهی ندارد. پس دیگری در به خاطر آوردن جوانب موضوع با او همیاری می کند. گاه اشتباه از طبیعت منفعلانه زن نشأت می گیرد؛ زیرا او به اقتضای رسالت مادری اش سرعت در پاسخگویی و واکنش را در حد بالا در برابر خواسته ها و نیازهای کودک دارد به گونه ای سریع و زنده و بدون تأمل و اندیشیدن... و این طبیعت درباره او تجزیه نمی پذیرد؛ او یک شخصیت دارد و این طبیعت یک زن معمولی است. حال آن که شهادت درباره تعامل ها نیازمند پیراستگی از انفعال و درنگ درباره رویدادهاست بدون آن که تأثیر و القائات است و بودن دو زن این تضمین را خواهد داشت که اگر یکی - در اثر واکنش سریع بلغزد دیگری او را یادآور شود و در نتیجه او به اصل موضوع بازگردد.^{۱۸۴}

راز در این همه مشکل به یادسپاری زن است که به طبیعت زنانه اش باز می‌گردد. شیخ طبرسی می‌گوید: زیرا فراموشی در زنان بیشتر است تا مردان، البته در این گونه امور که به شؤون خانواده و تربیت کودکان ارتباط نمی‌یابد.^{۱۹}

نکته ای ادبی در آیه

پرسشی در اینجا مطرح است که تکرار کلمه «احداهما» به چه منظور است، آیا کفایت نمی‌کرد گفته شود «أن تضلَّ إحداهما فتذکرها الأخرى»؟

باید گفت با توجه به محتوای آیه این تعبیر رسا نبوده است، زیرا این گونه تعبیر کردن معنای آن چنین خواهد شد: اگر یکی از آن دو زن شاهد، چیزی از آنچه در خاطر داشت فراموش کرد آن دیگری بدو یادآور می‌شود، حال آن که منظور آیه این نیست، بلکه مراد این است که آنها هر دو در معرض اشتباه و فراموشی هستند، پس هر یک متمم و مکمل نقص شهادت دیگری است. و با این تعامل و همکاری در گواهی و تکمیل شهادت هر یک با شهادت دیگری یک شهادت کامل به دست می‌آید، در برابر شهادت مرد که به تنهایی کامل است، و از این رو لازم بوده که کلمه «احداهما» تکرار شود، تا این معنی رسانده شود.^{۲۰}

طبرسی دلیل دیگری از وزیر ادیب، حسین بن علی مغربی نقل می‌کند که معنای آیه چنین است: که اگر یکی از دو شهادت که از یکی از آن دو صادر شده به بیراهه رفت، آن دیگری او را بدان یادآور شود. پس «احدیهما»ی اولی نفی یکی از دو شهادت و «احدیهما»ی دوم؛ یعنی یکی از آن دو زن. بنابراین آیه این گونه معنی می‌شود: مبدا یکی از دو شهادت گم شود؛ یعنی با فراموشی از بین برود، پس یکی از آن دو زن، دیگری را یادآور شود. و بدین گونه تکرار در لفظ نشده است.

شیخ طبرسی مؤیدی برای این وجه آورده که فراموش کردن گواهی، ضلال نامیده نمی‌شود و به آن که شهادت را فراموش کرده ضال گفته نمی‌شود، زیرا ضلال به معنای گم شدن است و زن که گم نمی‌شود، بلکه درباره گواهی گفته می‌شود: ضلت؛ و آن هنگامی است که گم شده باشد، چنان که در آیه ای فرموده است: «قالوا ضلُّوا عنَّا» (اعراف/۳۷) یعنی از نزد ما گم شدند.^{۲۱} و مانند آن است «لا یضِلُّ ربی و لا ینسی» (طه/۵۲)؛ یعنی خدای من نه گم می‌کند و نه فراموش می‌کند.^{۲۲}

ولی زمخشری آیه را طبق ظاهر آن تفسیر کرده و گفته است: «أن تضلَّ احداهما»

یعنی یکی از آن دو برای گواهی دادن راه را نیابد، بدین گونه که آن را فراموش کند، مانند آن که می‌گفتید: «راه را گم کرد» یعنی بدان راه نبرد. ^{۲۳} پس ضلال در اینجا به معنای راه نبرد است. و اما اینکه فرمود: «ضَلُّوا عَنَّا» یعنی از نزد ما رفتند و ما ایشان را از دست دادیم؛ پس نمی‌توانند عذاب را از ما باز دارند و پرستش همام تباه شده است. ^{۲۴} و اما این آیه که «لَا يَضِلُّ رَبِّي» یعنی خدای من چیزی را از دست نمی‌دهد و چیزی از او غایب نمی‌شود. ^{۲۵}

راغب اصفهانی نیز «ضلال» را در آیه مورد بحث به معنای نسیان تفسیر کرده است.

زن در میدان قضاوت

قضاوت به عنوان یک منصب رسمی برای حل مخاصمات در نظام قضایی اسلام، که بسیار خطیر و مسؤولیتی بزرگ است شایسته تصدی زن - که شخصیتی با انگیزش و واکنش سریع دارد - نیست، همانند دیگر مسؤولیت‌های خطیر مربوط به ولایت عامه ولی امر مسلمین.

فقها همگی در این سخن اتفاق دارند که قضاوت از شؤون ولایت کبرای امام المسلمین است، ^{۲۶} و هر مسؤولیتی که از جمله این شؤون باشد در قانون اسلام قابل واگذاری به زن نیست و او نمی‌تواند بارگرا آن را بردوش کشد. پیامبر (ص) کار قومی که حکمرانی شان را به زنی سپرده بودند (منظور ایشان فارسیان بودند) ^{۲۷} ناپسند شمرد و ایشان را به نارستگاری بیم داده فرمود:

«لَنْ يَفْلَحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمْرَهُمْ امْرَأَةٌ.» ^{۲۸}

همچنین پیامبر (ص) سفارشهایی به علی (ع) کرد از جمله درباره زنان فرمود:

«مَسْؤُولُ كَارِ قِضَاوَاتٍ نَمِي شُود.» ^{۲۹}

در روایتی از امام باقر علیه السلام است:

«زَنِّ مَسْؤُولِ قِضَاوَاتٍ وَ فَرْمَانِ رَوَائِي نَمِي شُود.» ^{۳۰}

دلیل عمده در این زمینه اجماع فقها بوده که هیچ کس در آن مخالفت نکرده است. برای این حکم به این آیه قرآن استناد کرده‌اند که وضعیت زنان را به نازپروردگی و نازك خاطری و نداشتن صلابت متناسب با منصب داوری توصیف کرده است: «أَوْ مِنْ يَنْشَوْنَ فِي الْحَلِيَّةِ وَ هُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرِ مَبِينِ» (زخرف/ ۱۸) او به دلیل نرم طبعی و نازك اندیشی زود از خود واکنش نشان می‌دهد و به مهربانی و دلسوزی بیشتر می‌گراید تا

دوراندیشی و درست اندیشی. و به همین دلیل امیر مؤمنان در نامه خود به فرزندانش امام حسن علیهما السلام فرمود:

«ولاتملک المرأة من امرها ماجاوز نفسها، فإن المرأة ریحانة و لیست بقهرمانة.»^{۳۱}
 زن را در قلمرو فراتر از شوون خودش زمامدار امورش مگردان. همانا زن گل است و نه قهرمان.

این سخن امام علیه السلام اشاره به همان لطافت طبع زن دارد که به دلیل آن نمی تواند در مقام حل و فصل خصومتها سخت و استوار باشد. این بحث جوانب دیگری دارد که در بررسی های فقهی به شکل گسترده یادآور شده ایم.

تنبیه بدنی زن؛ (واضربوهن)

خدای تعالی فرمود:

«واللاتی تخافون نشوزهنّ فعظوهنّ واهجروهنّ فی المضاجع و اضربوهنّ فإنّ أظعنکم فلا تبغوا علیهنّ سبیلاً»
 نساء/ ۳۴

گفته اند که در این آیه نیز تحقیر زن دیده می شود، به گونه ای متناسب با عهد جاهلی که زن جایگاهی خرد و پست داشته است. ولی با اندک تأمل در کتب تفسیر و سیره و سخنان فقها در این باره روشن می شود که چنین نیست؛ زن در دوران جاهلیت در سطحی بسیار پایین قرار داشت و اسلام، آمد که دست او را گرفته تا بالاترین مراحل والای انسانی شایسته اش بالا برد. اما آیا این دگرگونی اساسی به گونه ناگهانی و بدون چاره اندیشی و مقدمه چینی ممکن بود یا نیاز به زمان و سیر تدریجی داشت، تا این خشونت پررنگ را به ملایمت و مهربانی نرم بدل سازد؛ کاری که پیمودن مسیر دشوار آن، اندکی همراهی با قوم را ایجاب می کرد تا آگاه سازی آنها ممکن شود یا زمینه های آگاهی در آنها ایجاد شود و بتوانند به فطرت های اصل انسانی خویش بازگشت کنند.

این چنین اسلام در آغاز کار، نسبت به برخی از رسوم ایشان - که سخت بر آنها حکمفرما بود- با ایشان همنا شد، و در مسیر این همراهی و همنوایی، دمیدن ساز ملایمت و خشونت گریزی را در خاطر ایشان آغاز کرد. تا دلهاشان رام گردد و راه درست را دریابند. تا خود، اندک اندک زشتکاری هایی که پیش از آن به دنبال خود

می کشیدشان دست بدارند.

این سیاست و تدبیر را اسلام درباره بسیاری دیگر از رسوم جاهلی که تنها بر عرب نیز حکم فرما نبود در پیش گرفت که ریشه کن کردن آنها نیازمند فرصت و زمانی کوتاه مدت یا دراز مدت و چاره اندیشی های اساسی برای این منظور بود. در این مقوله می توان مسأله برده داری را به عنوان نمونه ذکر کرد که در آغاز با آن همراه شد، زیرا بر جهان آن روز حکم فرما بود و برده کالای تجاری با اهمیتی به حساب می آمد که رویارویی با آن بدون تمهید مقدمات لازم ممکن نبود، اما اسلام در برابر آن ایستاد، ولی نه به گونه علنی و صریح، بلکه با خاستگاه های فراقومی آن مبارزه کرد و راه های مشروعیت آن را بست، به جز راه قدرت یافتن بر محاربان در میدان جنگ را - که تنها شرکت کنندگان در نبرد بر ضد اسلام را شامل می شد - نه دیگران و نه زنان و کودکان و سالخوردهگان را، و به گونه قاطع هر گونه امکان برده گیری را منسوخ کرد. آن گاه افزون بر این راه را برای آزادسازی برده های موجود به شکلهای گوناگون باز گذاشت که در جای خود به تفصیل آمده است.

اتخاذ چنین روش و تدبیری برای ریشه کن کردن عاداتهای حکمفرمای جاهلی را ما در اصطلاح، نسخ تمهیدی زمان بندی شده نامیده ایم. نسخی که زمینه های آن در صدر اسلام و در عهد پیامبر فراهم شده است.

مسأله قوامیت مرد بر زن نیز در محدوده عام که شامل زدن شدید دردآور زن شود از جمله همین مسائل است. بنابر این اگر چه در قرآن آمده ولی از سوی آورنده شریعت به گونه ای تفسیر شده که تعدیل آن را در آن زمان و ریشه کن ساختن آن را در درازمدت موجب شود.

اولاً، زدن در آیه به گونه غیر مبرح تفسیر شده؛ یعنی زدنی که سخت دردآور نباشد که در واقع زدن نیست، بلکه دست کشیدنی است با ظرافت ویژه. و از همین رو مقید شده که با تازیانه و چوب و وسیله دیگر نباشد، مگر چوب نازک سواک که انسان با آن مسواک می زند. این در واقع دلالت آیه را خشنی می کند و حق تشبیه بدنی و آزار رسانی زن از سوی مرد را یکسره نفی می کند.

ابن جریر از عکرمه نقل کرده - ذیل آیه - که پیامبر (ص) فرمود: «اگر شما را در انجام کار نیک نافرمانی کردند بزنیدشان؛ ولی زدن غیر مبرح» و همین روایت را به نقل از حجاج نیز آورده با این افزونی که غیر مبرح را به غیر مؤثر تفسیر کرده، یعنی زدنی که

تأثیری در تغییر رنگ پوست بدن حتی به اندازه سرخ شدن نداشته باشد.
عطا می گوید به ابن عباس گفتیم: زدن غیر مبرّح چگونه است، گفت با چوب
مسواک و مانند آن.^{۲۲}

قتاده می گوید زدن غیر مبرّح آن است که شین آور و معیوب کننده نباشد.
به همین دلیل شیخ ابو جعفر طوسی می گوید: اما زدن، بی هیچ خلائی در آن باید
زدن غیر مبرّح باشد.^{۲۳}

امام باقر علیه السلام فرمود: «با چوب مسواک باید باشد.»^{۲۴}
قاضی ابن براج طرابلسی (م ۴۸۱) می نویسد:

«اما زدن - در آیه - زدن به منظور تأدیب است، چنان که کودکان را بر کار خطا
می زنند، نباید زدن مبرّح یا مزمن یا مُدْمی باشد و باید بر جاهای مختلف بدن تقسیم
شود و از صورت پرهیز شود و علاوه بر این با چوب مسواک باشد و برخی - از
فقه‌های عامه - گفته اند با دستمال پیچیده شده یا درّه باشد و نه با چوب یا تازیانه.^{۲۵}
«مبرّح» به معنای سخت و دردآور است و «مزمن» یعنی معیوب کننده و ناقص کننده
و «مُدْمی» یعنی آنچه باعث پیدا شدن خون در سطح پوست شود، حتی به صورت
خراشیده شدن. «درّه» نیز نوعی تازیانه پارچه ای است که دردآور نبوده و مانند دستمال
پیچیده شده است.
در جای دیگر می گوید:

«اگر زن بر مرد نشوز کرد جایز است از او در بستر و در سخن گفتن دوری کند و او
را بزند، نه بدان اندازه و نه زدن دردآور، و از زدن بر صورتش پرهیزد و سخن
گفتن با او را بیش از سه روز ترك نکند.»^{۲۶}

در فقه الرضا (ع) آمده است: «زدن بامسواک و مانند آن به ملایمت و آرامی.»^{۲۷}
در جامع الاخبار صدوق از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود:

«در شگفتم از کسی که همسر خود را می زند حال آن که خود به زدن شایسته تر
است. زنان خود را با چوب نزنید که قصاص دارد، ولی با گرسنگی و برهنگی
بزنید تا در دنیا و آخرت آسوده باشید.»

و در حدیث دیگری فرمود:

«سفارش مرا درباره زنان خود پاس بدارید تا از سختی حسابرسی رهایی یابید، و
هر که سفارش مرا پاس ندارد، چه سخت است وضع او در پیشگاه خداوند.»^{۲۸}

این حدیث صراحت دارد که منظور از زدن در آیه تأدیب است، ولی نه با عصا و تازیانه - چنان که با چهارپایان رفتار می شود - بلکه با ایجاد محدودیت در خوراک و پوشاک و مانند اینها، و این با روش تعدیل در زندگی سازگارتر است.

ثانیاً، سفارشهای اکید نسبت به زن و پاسداشت حرمت او و جانبداری از او با بذل توجه و مهربانی و رأفت و رحمت و به دور از خشونت و شدت و حتی سختگیری درباره اشتباهات و کوتاهی های او. در نامه امیرمؤمنان (ع) به فرزندش امام حسن (ع) آمده است:

«فإن المرأة ریحانة و لیست بقهرمانة، و لاتعد بکرامتها نفسها...»^{۳۹}

پس همانا زن گل است و نه قهرمان، و کرامت او را از خود او مگذران.

یعنی او را گرامی بدار و از واسطه کردن دیگری نزد تو ناگزیرش مساز، باید حرمت خود او نزد تو شفاعتش کند و نه دیگری.

کلینی نیز چنین روایت کرده است:

«چشم او را با پوشش خود بپوش، و او را در کنف حجاب خود بگیر، و با او چنان مکن که خیال شفاعت از دیگران نزد تو را داشته باشد.»^{۴۰}

نیز کلینی از امام صادق (ع) نقل می کند که از جمله حقوق زن بر شوهر فرمود: «اگر نادانی کرد بر او ببخشد» و فرمود: زنی نزد امام باقر (ع) بود که ایشان را می آزرده حضرت بر او می بخشید».^{۴۱}

و در وصیت امام علی (ع) به فرزندش، محمد حنفیه مانند وصیت به امام حسین (ع) آمده است با این افزونی: «با او در هر حال مدارا کن و خوش رفتار باش، تا عیش تو صاف گردد.»^{۴۲}

ثالثاً، از زدن زنان چنان به سختی نهی و منع شده است که تخلف کننده را از دایره نیکان امت بیرون شمرده جزء شرار الناس می شمارد. چنان که در حدیث آمده که زنان بسیاری از همسران اصحاب پیامبر (ص) گرد خانه های خانواده پیامبر به شکایت از همسرانشان که زدن آنان را مجاز می دانستند آمدند، پیامبر فرمود، اینان نیکان شما نیستند.^{۴۳}

ابن سعد و بیهقی از امّ کلثوم دختر ابی بکر نقل کرده اند که مردان از زدن همسران نهی شده بودند، پس از آنان به پیامبر (ص) شکایت بردند، پیامبر زدن ایشان را اجازه داد، ولی افزود که «نیکان شما هرگز نخواهند زد».^{۴۴}

و در روایت ابن ماجه آمده است، پیامبر (ص) روزی صبح کرد و فرمود:
«هفتاد زن گرد خاندان پیامبر جمع شده‌اند که همگی شکایت از شوهر خود دارند،

پس - بدانید که - ایشان را نیکان خود نمی‌باید.»^{۲۵}

عبد الرزاق از عایشه از پیامبر (ص) نقل کرده که فرمود:

«آیا شرم نمی‌کنند از شما آن که همسر خود را می‌زند آن گونه که برده را می‌زنند، در

اول روز او را می‌زند و در پایان روز با او هم‌خوابه می‌شود.»^{۲۶}

عایشه گفت:

«هیچ گاه پیامبر (ص) خدمتکاری یا زنی را حتی با دست نزد.»^{۲۷}

از هیچ یک از امامان معصوم علیهم السلام یا صحابه اخیار یا تابعان نیک رفتار نقل نشده که با همسران خود تندی کنند، چه رسد به زدن و سیلی نواختن، بلکه روش آنان، گذشت و بخشش بود؛ چنان که امام صادق (ع) از پدرش امام باقر (ع) نقل فرموده است.

امام صادق (ع) نیز یونس بن عمار را به احسان به همسرش سفارش فرمود. او

پرسید احسان چیست؟ فرمود: «خطایش را ببخش.»^{۲۸}

و در حدیث آمده «ضعف ایشان را با سکوت درمان کنید.»^{۲۹}، و در نقل دیگری:

پوشانید.

نیز می‌گوید پیامبر (ص) فرمود: «جبرئیل چنان درباره زن مرا توصیه کرد که گمان

کردم جز به دلیل گناهی آشکار نمی‌توان او را طلاق داد.»^{۳۰}

صدوق با سند خود از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: «خدای رحمت کند

بنده ای را که میانه خود و همسرش را نیکو کند. زیرا خدای عزوجل ناصیه اش را در

اختیار شوهر قرار داده و او را قیّم بر او دانسته است.»^{۳۱} که منظور از احسان در حدیث

پیشین گذشت. و ناصیه موی جلو پیشانی است که در اینجا کنایه از عنان اختیار است.

قاضی ابن برّاج قوامیت را در اینجا بر پاداشتن حقوق واجب زن بر مرد تفسیر کرده

و گفته است: «الرجال قوامون علی النساء» (نساء / ۳۴)؛ یعنی مردان پاداران حقوقی

هستند که زنان بر ایشان دارند.

و معنای آیه «و عاشروهنّ بالمعروف» نیز همین است که با آیه دیگر تأکید شده:

«ولهنّ مثل الذی علیهنّ بالمعروف»

بقره / ۲۲۸

ابن برّاج می‌گوید:

«یعنی هریک از آن دو بر دیگری به همان اندازه حق دارد که دیگری بر او دارد. و هر دو حق بر هر دو واجب است.»^{۵۲}

همچنین پیامبر(ص) کسی را که حقوق همسر خود را ضایع کند و جانب او را رعایت نکنند نفرین کرده، فرمود: «ملعون ملعون من ضیّع من یعول.»^{۵۳}

و در حدیث دیگری فرمود: «همین گناه بس که مردی عیال خود را تباہ سازد.»^{۵۴} و نیز فرمود: «بهترین شما کسی است که برای خانواده اش بهترین باشد و من بهترین هستم از میان شما برای خانواده ام.»^{۵۵}

همچنین روایت زیر را ترمذی آورده و صحیححه دانسته و نسائی و ابن ماجه از عمروبن احوص نقل کرده اند که در حجةالوداع همراه پیامبر بود، پس آن حضرت ایستاد و خطبه خواند و از جمله فرمود:

«درباره زنان سفارش به نیکی کنید، زیرا نزد شما عوان هستند، بیش از این را نمی توانید، مگر آن که فاحشه ای آشکار آورند، که در آن صورت در بسترها از ایشان دوری کنید و آنان را بزیند؛ زدن غیر آزار دهنده.»^{۵۶}

عوان نزد شما هستند، یعنی عمری پیش شما گذرانده و تازگی جوانی را نزد شما از دست داده اند.

و فرمود: «هر که همسری می گیرد باید او را گرامی بدارد.»^{۵۷}

و فرمود: «هر که ما را بسیار دور می دارد زنان را بسیار دوست بدارد.»^{۵۸} و در نوادر راوندی آمده است که پیامبر فرمود:

«به ما اهل بیت هفت چیز داده شده که به هیچ کس پیش از ما داده نشده بود»^{۵۹} و از آن جمله دوست داشتن زنان را بر شمرد.

و در همان کتاب است که پیامبر فرمود: «هر چه ایمان بنده افزون شود محبت او نسبت به زنان افزون می شود.»^{۶۰}

و منظور از محبت در این گونه احادیث، دلسوزی و خوش رفتاری و مهرورزی و پاسداشت کرامت اوست در مرتبه والای انسانی که دارد. و هرگز و هیچ گاه نظر به جانب شهوت نیست.

در حدیث است که «حولاء» نزد پیامبر(ص) آمد و از حق مرد بر زن و حق زن بر مرد پرسید، تا آنجا که گفت چه حقی زنان بر مردان دارند؟ پیامبر(ص) فرمود:

«برادرم جبرئیل مرا خبر داد، و پیوسته سفارش می کرد درباره زنان، تا آنجا که

گمان پیدا کردم مرد حق ندارد به همسرش اِفّ بگوید. و گفت: ای محمد، بهره‌زید خدای عزوجل را درباره زنان، ایشان اسیر دست شما هستند، آنها را بر اساس پیمان و امانت خدا گرفته‌اید. تا آنجا که گفت: پس بر آنان دلسوزی کنید و دل ایشان را آرام بدارید تا با شما باشند، و اکراه و اجبارشان نکنید و بر سرخشمشان می‌آورید.^{۶۱}

شیخ صدوق در دو کتاب خود «علل الشرایع» و «امالی» از امیر مؤمنان (ع) نقل کرده که فرمود:

«در هر حال با ایشان مدارا کنید و با آنان نیکو سخن بگویید، باشد که ایشان نیکو عمل کنند.»^{۶۲}

امام صادق (ع) از پدرش نقل کرد:

«هر که زنی می‌گیرد باید گرمی اش بدارد، پس همانا همسر هر کدام از شما لعبتی است، هر که گرفت نباید او را ضایع گرداند.»^{۶۳}

اینک بر ایند این همه روایات فراوان چنین می‌شود:

زن ارزش انسانی والایی دارد که مرد باید آن را پاس بدارد و خوار و رسوایش نسازد و نیکو با او رفتار کند و خود را با او دو شریک هم‌آورد در اداره امور زندگی بداند، مسؤولیتها را عادلانه تقسیم کند، او را بر هیچ کاری اکراه نکند، از او خاطر خواهی و جانب‌داری کند و با نرمی و مدارا با او همزیستی کند، چرا که او گل است و نه قهرمان. اگر از او لغزشی دید بر آن چشم‌پوشد و اگر ناسازگاری و ستیز از او احساس کرد با او نیکو مدارا کند تا خاطر نازک و زودرنج او را به دست آورد.

درشتی و تندمی با او نکنید که ایشان برای شما خاضع اند. پس بر ایشان دلسوز باشید و دل‌هاشان را - از هر چیزی - پاک بخواهید، تا با شما و در کنار شما باشند، و اکراه‌شان نکنید و بر سرخشمشان می‌آورید - که در روایت پیامبر گذشت -.

در هر حال با ایشان مدارا کنید و با ایشان نیکو سخن بگویید تا نیکو عمل کنند - چنان که در سخن امام امیر المؤمنین (ع) گذشت -.

هر که همسری بر می‌گزیند باید گرمی اش بدارد، که او لعبتی است، هر که بر گرفتار مباد که تباهش سازد - چنان که امام صادق (ع) فرمود -.

اما زدن به طور کلی منع شده مگر آن که موجب درد و عیب نباشد و بهتر آن است که اگر قصد تأدیب است با سخت‌گیری در نفقه باشد نه زدن با دست و یا عصا.

سزاوارتر از این نیز البته ترك زدن است، به پیروی از پیامبر اکرم و امامان معصوم - درود بر ایشان - که خداوند می فرماید:

«لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة لمن كان يرجو الله واليوم الآخر و ذكر الله كثيرا»
احزاب / ۲۱

برای شما پیامبر الگویی نیکو بود، برای آن کس که امید به خدا و روز واپسین دارد و خدا را بسیار یاد می کند.

و هر که این الگو را واگذارد، پیرو پیامبر اسلام نخواهد بود.

«قل إن كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله»
آل عمران / ۳۱
و بهترین شما، بهترین هستند برای همسرانشان، پیامبر بهترین مردم بود برای همسران خود.

بدانید هر که همسر خود را بزند یا سیلی بر او بنوازد، خود شایسته تر است برای زدن و سیلی و از نیکان امت نیست، بلکه چه بسا از بدان ایشان - پناه بر خدا - خواهد بود. دلیل این مطلب آن است که اگر زن کاری انجام دهد شاید احساس بر او غلبه کرده باشد، که او زود به هیجان می آید، اما مرد چرا عنان خود را با احساساتی زود گذر رها کند و تسلیم خرد رشد یافته نباشد، پس او سزاوارتر است برای تنبیه و تأدیب. به هر حال چنین کسی دیگر از اختیار امت که با روش والای اسلامی تربیت یافته اند نخواهد بود.

در نتیجه ظاهر بی قید و شرط آیه نسخ شده است به گونه زمینه چینی. و آنچه آن را نسخ کرده سفارشهای اکید درباره زن و جانبداری و پاسداری از کرامت اوست و نیز ممنوعیت زدن او با همه شیوه ها جز شیوه ای که در واقع زدن نیست، بلکه به توجه و علاقمندی شبیه تر است تا زدن دردآور. و پیامبر و بزرگان امت که همواره به پیروی از ایشان دستور داده شده ایم چنین کرده اند.

بنابر این دستاویز کردن ظاهر آیه، گرفتن ظاهری منسوخ است و مخالفتی صریح با نهی پیامبر و سفارشهای رسا و گویای آن حضرت و امامان پس از او.

۱. سوره اسراء، آیه ۷۰.
۲. سوره احزاب، آیه ۷۲.
۳. سوره سجده، آیه ۹.
۴. سوره مؤنون، آیه ۱۴.
۵. سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۳۱.
۶. سید قطب، فی ظلال القرآن، ۵ / ۵۸-۵۹.
۷. میانگین حجم مغز در مردان ۱۴۸۰ سانتیمتر مکعب و در زنان ۱۳۰۰ سانتیمتر مکعب، و وزن مغز مرد ۱۳۶۰ گرم و مغز زن ۱۲۱۰ گرم است، که این میانگین، معدک همه بشر در جهان است. (کتاب الحيوان للدراسة الجامعية، صفحه ۳۸۸)
۸. سید قطب، فی ظلال القرآن، ۲ / ۳۵۶-۳۶۰ و نیز: الانسان بين المادية والاسلام، محمد قطب.
۹. رشید رضا، تفسیر المنار، ۲ / ۳۸۰ و ۵ / ۶۷.
۱۰. طباطبائی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ۲ / ۲۴۳ و ۲۷۳-۲۹۱.
۱۱. که مواردی از این دست را یادآور خواهیم شد.
۱۲. فخر رازی، محمد بن عمر، تفسیر مقاتیح الغیب، ۳۱ / ۲۹-۳۱.
۱۳. طبری، ابن جریر، تفسیر طبری، ۴ / ۱۸۵.
۱۴. بنگرید به: بقره / ۱۳۲، شوری / ۱۳، انعام / ۱۵۱-۱۵۲، نساء / ۱۳۱، احقاف / ۱۵.
۱۵. ابن منظور، لسان العرب.
۱۶. رشید رضا، تفسیر المنار، ۳ / ۱۲۵.
۱۷. همان، ۳ / ۱۲۴.
۱۸. سید قطب، فی ظلال القرآن، مجلد اول، ۴۹۳؛ با آنکد تصرف.
۱۹. مراجعه کنید به: طبرسی، مجمع البیان، ۱ / ۳۹۸؛ قاسمی، محاسن التأویل، ۱ / ۱۳۵.
۲۰. مراجعه کنید به: رشید رضا، تفسیر المنار، ۳ / ۱۲۳.
۲۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ۲ / ۳۹۸.
۲۲. سوره طه، آیه ۵۲. این آیه را ظاهراً شیخ محمد عبده به عنوان مؤید طبرسی آورده است.
۲۳. زمخشری، محمد بن عمر، تفسیر الکاشف، ۱ / ۳۲۶.
۲۴. فضل بن حسن، مجمع البیان، ۴ / ۴۱۶.
۲۵. همان، ۷ / ۱۳.
۲۶. شهید اول می نویسد: قضاوت، ولایتی است شرعی از سوی امام نسبت به داور در مصالح عمومی مردم. (الدروس الشرعیه، ۱۶۸)
۲۷. زیرا حکمرانی خود را به زنی با نام پورانداخت که دختر خسرو پرویز بود سپرده بودند.
۲۸. بخاری، صحیح البخاری، ۳ / ۹۰؛ نسائی، سنن، سنن، ۸ / ۲۲۷.
۲۹. صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۴ / ۲۶۳.
۳۰. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ۱۰۰ / ۲۵۴؛ حدیث ۱.
۳۱. سید رضی، نهج البلاغه، نامه شماره ۳۱.
۳۲. طبری، ابن جریر، جامع البیان فی تأویل آی القرآن، ۵ / ۴۴؛ سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ۲ / ۵۲۲.

۳۳. و این بدان معنی است که چنین تفسیری (ضرب غیر مبرح) مورد اجماع فقها می باشد.
۳۴. طوسی، محمدبن حسن، تفسیر التبیان، ۱۹۱/۳.
۳۵. ابن براج، المهذب، ۲۶۴/۲.
۳۶. همان، ۲۳۱/۲.
۳۷. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ۵۸/۱۰۱، حدیث ۷.
۳۸. همان، ۲۴۹/۱۰۰، حدیث ۳۸ به نقل از جامع الأخبار، چاپ نجف، ۱۵۷-۱۵۸.
۳۹. سیدرضی، نهج البلاغه، نامه ۳۱، صفحه ۴۰۵ (چاپ صبحی صالح).
۴۰. کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، ۵۱۰/۵، حدیث ۳.
۴۱. همان، حدیث ۱.
۴۲. سیدرضی، نهج البلاغه، نامه ۳۱.
۴۳. سیوطی، جلال الدین، الدرّ المشور، ۵۲۳/۲.
۴۴. همان.
۴۵. سنن ابن ماجه، ۶۱۲/۱، حدیث ۲۰۱۰.
۴۶. سیوطی، جلال الدین، الدرّ المشور، ۵۲۳/۲.
۴۷. ابن ماجه، سنن، ۶۱۲/۱، حدیث ۲۰۰۹.
۴۸. حدیث ۴.
۴۹. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ۲۵۱/۱۰۰، حدیث ۴۸. به نقل از امالی شیخ، ۱۹۷/۲.
۵۰. حدیث ۶.
۵۱. صدوق، محمدبن علی ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۲۸۱/۳، حدیث ۱۳۳۸.
۵۲. ابن براج، المهذب، ۲۲۵/۲.
۵۳. صدوق، محمدبن علی ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۱۰۳/۳، حدیث ۴۱۷.
۵۴. قاضی نعمان، دعائم الاسلام، ۱۹۳/۲، حدیث ۶۹۹.
۵۵. صدوق، محمدبن علی ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۳۶۲/۳ و ۲۸۱؛ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ۱۶۸/۲۰-۱۷۱.
۵۶. سیوطی، جلال الدین، الدرّ المشور، ۵۲۳/۲.
۵۷. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، ۲۵۰/۱۴، حدیث ۲.
۵۸. همان، ۲۲۷/۱۴، حدیث ۲۰.
۵۹. راوندی، قطب الدین، نوادر، ۱۵.
۶۰. همان، ۱۲.
۶۱. قاضی نعمان، دعائم الاسلام، ۲۱۶/۲، حدیث ۷۹۹؛ نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، ۲۵۲/۱۴.
۶۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ۲۲۳/۱۰۰، حدیث ۱.
۶۳. همان، ۲۲۴/۱۰۰، حدیث ۵.

